مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱۰)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۱۰)

## فاروق ایزدی‌نیا

**مؤمن آل فرعون**

در کتاب مستطاب ایقان شریف به شخصی با عنوان "مؤمن آل فرعون" اشاره شده که نهایتاً به نهایت عذاب به شهادت رسید. او که بود و به چه علّت به شهادت رسید؟

در کتب اسلامی از این شخص به نام حزبیل یا حزقیل یاد کرده‌اند و گویند که پسر عموی فرعون بوده و غیر از همسر فرعون، یعنی آسیه، فقط همین شخص از فرعونیان به حضرت موسی کلیم‌الله ایمان داشته امّا نظر به حکمت، ایمان خود را مکتوم نگه می‌داشته است.

موضوع مؤمن آل فرعون در سورۀ غافر (سورۀ چهلم) قرآن کریم، آیات 28-45، نقل شده است. داستان از این قرار است که فرعونیان اجتماع کردند تا تکلیف حضرت موسی را روشن کنند. البتّه قضیه از آیۀ 23 شروع می‌شود که خداوند می‌فرماید موسی را همراه با آیات خویش و حجّتی آشکار فرستادیم به سوی فرعون و هامان و قارون. آنگاه گفتند که او جادوگری دروغگو است. و چون حق را از سوی خداوند برای آنها آورد گفتند پسران مؤمنان به او را بکشید و دختران و زنانشان را زنده بگذارید.

بعد از آن، فرعون گفت، مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند. خوف از آن دارم که دین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فتنه و فساد آشکار کند. واکنش حضرت موسی آن بود که فرمود، "عُذتُ بربّی و رَبِّکُم مِن کلّ متکبّر لایؤمن بیومِ الحساب." (آیۀ 27 / مضمون: به پروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبّری که به روز حساب ایمان ندارد پناه می‌برم.)

در این میان مؤمن آل فرعون به نکتۀ ظریفی اشاره کرد. او گفت، "آیا می‌خواهید مردی را بکشید به خاطر این که می‌گوید خدای یکتا پروردگار من است؟ و برای شما آیات واضحه از سوی پروردگارتان آورده است؟ اگر دروغگو باشد زیان دروغش بر اوست و اگر راستگو باشد بخشی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید. بی‌گمان خداوند کسی را که گزافه‌گو و دروغ‌زن باشد هدایت نمی‌کند." (آیۀ 28)

در روایات آمده است که این فرد تا آن موقع کتمان عقیده کرده بود ولی در آن موقع ایمان خود را آشکار ساخت. در منابع اهل تشیّع و تسنّن روایتی از حضرت رسول اکرم نقل شده که می‌فرمایند، "صدّیقون سه نفر هستند. حبیب نجّار که مؤمن آل یاسین بود؛ حزقیل که مؤمن آل فرعون بود. علی بن ابیطالب." (کنزالاعمال، اثر متّقی هندی، ج11، ص601 / امالی، اثر صدوق، 1376 شمسی، ص476) حضرت عبدالبهاء در لوحی به اسم حبیب نجّار اشاره دارند. نگاه کنید به مائدۀ آسمانی، ج5، ص199)

افضلیت حضرت علی ابن ابیطالب مثل روز روشن است. جالب است که داستان مشابهی در زمان حضرت مسیح نقل شده است. وقتی حواریون و مؤمنان به حضرت مسیح مشغول تبلیغ بودند آنها را دستگیر کردند و به مجلس کاهنان آوردند. رئیس کاهنان به ایشان گفت که شما را قدغن کرده بودیم که تبلیغ امر عیسای ناصری نکنید. پطرس و دیگران جواب دادند، "خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود." (اعمال رسولان، باب 5، عبارت 29) پس کاهنان مشورت کردند که آنها را به قتل برسانند. شخصی از فریسیون به نام غمالائیل که نزد خلق بسیار محترم بود برخاست و گفت رسولان را از آن جمع بیرون ببرند و بعد اظهار داشت، "از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید. زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد خود تباه خواهد شد. ولی اگر از خدا باشد نمی‌توانید آن را برطرف نمود. مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید. پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند. پس ایشان را مرخّص کردند." (عهد جدید، کتاب اعمال رسولان، باب 5، عبارات 34 و 38-40)

در آثار مبارکۀ این دور صمدانی ذکر آن دو نفر دیگر آمده است. جمال قدم علاوه بر کتاب ایقان، ص9، که در طیّ آن می‌فرمایند، "چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را ربّ العزّه برای حبیب خود [حضرت رسول اکرم] می‌فرماید ... و بالاخره امر به جایی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند"، در لوحی خطاب به جناب خال اصغر حضرت اعلی می‌فرمایند، "در سنین توقّف در عراق، جمعی از اهل آن ارض و اراضی اُخریٰ از علما و غیره بین یدیِ‌الوجه حاضر شدند و هر نفسی که وارد شد از فیوضات بحر اعظم علم ربّانی بی‌نصیب نماند تا آن که علمای مشهور مضطرب شدند و جمیع بر اطفای سراج الهیّه قیام نمودند و در کاظمین مجتمع شدند و این عبد خود طالب شد که جمیع در محضری جمع شوند و آنچه اعتراضات نفسانیّه که در قلوب پنهان نموده‌اند بگویند. اگر جواب شنیدند به آنچه الیوم مِن عندالله مأمورند عامل شوند و دیگر متعرّض امر الهی نشوند و اگر به شطر احدیّه توجّه ننمایند اقلّاً به نُصح مؤمن آل فرعون متنبّه شوند چنانچه حقّ جلّ شأنه از او خبر داده."

جمال قدم بعد از نقل آیات قرآنی به ذکر ترجمۀ آن می‌پردازند که، "می‌فرماید آیا می‌کشید کسی را که می‌گوید پروردگار من خداست و آمد شما را با بیّنه‌ها از پروردگار شما. اگر کاذب است بر اوست کذبش و اگر صادق است می‌رسد شما را بعضی از آنچه وعده می‌دهد شما را." (حدیقۀ عرفان، ص19-20)

بعد، جمال قدم دربارۀ واکنش علما به این پیشنهاد آن حضرت می‌فرمایند، "مع‌ذلک احدی حاضر نشد. فوالله اگر از عدم به وجود نمی‌آمدند بهتر بود از برای آن نفوس از این که بیایند و بر حق اعتراض نمایند." (همان مأخذ)

جالب است که در سورةالملوک خطاب به سفیر ایران به این نکته اشاره دارند: "اعلمْ بانّهُ خَلَقَ کُلّ مَنْ فی السّموات و الارضِ بکلمةِ امرِه ِو ما خُلِقَ بحکمهِ کَيفَ يَقُومُ مَعَهُ فسبحانَ اللّهِ عما انتم تظُنُّونَ يا ملَأً المبغضينَ اِنْ کانَ هذَا الامرُ حَقٌّ مِن عند اللِّهِ لَنْ يَقْدرَ احدٌ انْ يَمْنَعَهُ و اِنْ لَمْ يکُنْ مِنْ عندِه يکفيهِ علمائُکُمْ و الّذينهُم اَتَّبعُوا هويهمْ و کانُوا مِنَ المُعرضِينَ اَما سَمِعتَ ما قالَ مؤمنُ آلِ فرعونَ مِنْ قبلُ و حَکيَ اللّهُ عنهُ لِنَبيِهِ الّذی اصطَفيهُ بَينَ خلقِه و اَرْسَلَهُ عليهِمْ و جَعَلَهُ رحمةً للعالمينَ قالَ و قولهُ الحقُّ اَتَقْتُلُونَ رَجُلاً انْ يقولَ ربّيَ اللّهُ و قد جائَکُمْ بالبيّناتِ مِنْ ربِّکم و اِن يَکُ کاذباً فعليهِ کذبهُ و ان يکُ صادقاً يُصِبکُم بعضُ الّذیۭ يَعِدُکم و هذا ما نَزَّلَ اللّهُ علی حبيبهۭ فی کتابهِ الحکيمِ و انتمْ ما سَمِعْتُم امرَ اللّهِ و حکَمه و ما استَنْصَحتُمْ بِنُصحِ الّذی نُزِّلَ فی الکتابِ و کُنْتُمْ مِنَ الغافِلينَ و کَمْ مِن عبادٍ قَتَلْتُموُهُم فیۭ کلِّ شهورٍ و سِنينَ و کَمْ مِنْ ظلمٍ ارتَکَبتُموهُ فی ايّامِکم و لَم يَرَ شِبْهَها عينُ الابداعِ و لَنْ يُخْبِرَ مثلُها احدٌ مِنَ المُورّخیۭنَ (الواح نازله خطاب به ملوك و رؤساي ارض، ص٥٠-٥٢ / مضمون: بدان که خداوند جمیع نفوسی را که در آسمان‌ها و زمین هستند به یک کلمه خلق کرده است. آنچه که به حکم او خلق شده چگونه توانند در مقابل او قیام کنند. اگر این امر از سوی خدا است احدی قادر به جلوگیری از آن نیست و اگر از سوی او نیست علمای شما و کسانی که از هوای نفس خود پیروی کردند آن را کفایت می‌کند. آیا نشنیدی آنچه را که مؤمن آل فرعون از قبل گفت و خداوند آن را برای پیامبرش، که از بین خلقش برگزیده و به سوی آنها فرستاده، حکایت کرده است؟ فرمود و قول او حق است آیا می‌کشید مردی را که می‌گوید پروردگارم خدای یکتا است و با آیات واضحات به سوی شما آمده از سوی خدایتان و اگر کاذب است دروغش به خودش باز گردد و اگر صادق است بعضی از آنچه که وعده داده شده به شما برسد. و شما امر الهی و حکمش را نشنیدید و از اندرزی که در کتاب آمده است پند نگرفتید و چه بسیار از بندگان را که در هر ماه و سالی به قتل رساندید و چه ظلمها که مرتکب شدید که شبه آن را چشم خلایق ندیده و مثل آن را مورّخان گزارش نکرده‌اند.)

**کُشتن یک نفر واقعاً قتل یک نفر است؟**

ابتدا باید به نکته‌ای اشاره شود که هر آنچه در عالم وجود دارد، آیتی از آن در انسان وجود دارد. در واقع به بیان حضرت بهاءالله، "انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است. فهرستی است که در او مثال کلّ ما خُلِقَ فِی الأرض و السّماء موجود." (امر و خلق، ج1، ص242 و 319)

بنابراین، هر انسانی به مثابۀ جهانی است و از آنجا که خداوند صفات و اسماء خود را در کائنات به ودیعه گذاشته، و هر کائنی را به اسمی از اسماء یا صفتی از صفات آفریده، ولی انسان مجموعۀ آنها است، لهذا، انسان به مفهومی عبارت از کلّ عالم است. جمال قدم می‌فرمایند:

"کينونت و حقيقت هر شئ را به اسمی از اسماء تجلّی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود ، مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کينونت خود قرار فرمود و به اين فضل عظيم و مرحمت قديم خود اختصاص نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص339)

یا در بیان دیگر می‌فرمایند، "انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالةً و أعظم حکایة است از سائر معلومات." (ایقان، طبع مصر، ص77)

حال، این آیات الهی در کلّیه نفوس انسانی موجود و مکنون. چه که باید مجال ظهور و بروز یابد و البتّه همانطور که شعله در حقیقت شمع مستور است، این اسماء و صفات هم در حقیقت وجود انسان مکنون است. لذا به احدی نتوان به نظر تحقیر نگریست و او را ناچیز دانست. زیرا وقتی ید قدرت الهی این گوهرهای گرانبها را به ظهور آوَرَد کمال انسان به شهود برسد. بدین لحاظ حضرت بهاءالله برای نفوس انسانی مقامات متعالیه مقدّر فرموده‌اند.

امّا، نفوس انسانی را به دو گروه تقسیم کرده‌اند: یکی مؤمنین که در آنها شئونات قدسیه موجود است و آنچه که در عالم است به صورت مثبت در آنها وجود دارد "مثلاً سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیّه و انهار حِکَمیّه و لآلی عزّ صمدیه." (مجموعه الواح، ص182) در مشرکین ضدّ آن موجود است: "سماء اعراض و ارض غِل و اشجار بغضاء و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشاء." (همان، ص184)

مؤمنین هم بر دو قسم هستند. بعضی ازاین عنایات الهیّه که در آنها مستور است آگاهی دارند در آن تفرّس می‌کنند و بعضی از آن غافلند. بدین لحاظ است که می‌فرمایند هر انسانی دارای قدر و مقامی است که باید به آن ناظر بود.

یکی از موارد مرتبط با این موضوع نهی از قتل نفس است. در لوح مبارک خطاب به جناب نصیر قزوینی به موضوعی اشاره شده است که شایان توجّه است. می‌فرمایند، "چون در هر شئ حکم کلّ شئ مشاهده می‌شود این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و این است سرّ آنچه به مظهر نفسم من قبل الهام شده: «مَن أحیا نفساً فکأنّما أحیا النّاس جمیعاً.» چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود. لذا می‌فرماید اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده واگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده. اذاً تفکّروا فی ذلک یا أولِی‌الفکر." (مجموعه الواح طبع مصر، ص183-184)

حضرت اعلی نیز به این آیۀ قرآن اشارتی دارند. می‌فرمایند، "حرام شده در بیان حکم قتل به اشدّ از هر شیئی که هیچ شیئی به مثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می‌رود و معذّب می‌گردد ... از برای احدی از متدیّنین به بیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست. هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود. زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده، «مَن قتل نفساً فکأنّما قتل النّاس جمیعاً.»" (بیان فارسی، باب 5 از واحد 4)

لهذا، اگر نفوس ناظر به این آیۀ قرآن باشند، متوجّه خواهند بود که کُشتن حتّی یک انسان که بناحق صورت گیرد، فقط کشتن آن یک نفس نیست، بلکه به منزلۀ قتل کلّ عالم است. زیرا هر انسانی، به نصّ کتاب اقدس، بنایی است که خداوند ساخته است و البتّه از ساختن آن مقصودی دارد. لذا اگر کمر همّت به نابودی آن یک فرد بسته شود، در زنجیرۀ علّت و معلول در عالم خللی ایجاد گردد و لابدّ بر این است نتائج و عکس‌العمل‌هایی در عالم بروز می‌کند.

**بدا**

بدا در گذشته و در امر مبارک تفاوت دارد. در تاریخ ادیان، بدا با اسم مبارک حضرت نوح گره خورده و در ایقان نیز بدان اشاره شده است. کما این که می‌فرمایند، "از جملۀ انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم به قدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می‌آوردند که یقین بر هلاکت او می‌نمودند و چه مراتب سُخریه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد... و بعد از مدّتها چند مرتبۀ وعدۀ انزال نصر به اصحاب خود فرمودند به وعدۀ معیّن و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن اصحاب معدوده به علّت ظهور بدا اعراض می‌نمودند... تا آن که باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس." (ایقان، طبع مصر، ص5-6)

بعد، حضرت بهاءالله مخاطب را دعوت به تفکّر می‌فرمایند که، "حال قدری تأمّل باید که سبب چه بود که در این مدّت آن عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جُستند واز قمیص نفی به خِلَع اثبات مفتخر و فائز نشدند؛ و دیگر چرا در وعده‌های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود. بسیار تأمّل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیۭب معنوی گلستان حقیقی بویی برید و تصدیق نمایید که امتحانات الهیّه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود." (همان، ص6-7)

در موارد دیگری نیز بدا، به معنای بروز تفکّری جدید در مقابل تفکّر قبل، ذکر شده است. مثلاً حضرت بهاءالله در مورد امامت اسمعیل، پسر امام جعفر صادق، و بعد عزل او و تعیین امام موسی کاظم به این مقام بیانی دارند: "یا عندلیب علیک بهائی، بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق (ع) چه می‌گویی. این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیّه به او متمسّک و متشبّثند. آن حضرت او را امام و وصیّ فرمود و حکم در این فقره ثابت؛ بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زُراره که از اجلّۀ اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا می‌شود امام عزل شود. در جواب فرمودند بدا شد... دیگر معلوم و واضح است که مُعرضین و معترضین در این مقام چه گفته‌اند. مِنهُم من قال اگر قابل نبود از اوّل چرا پیشوای خلق قرار فرمود واگر قابل بود عزلش چرا. مقام امامت مقام هدایت خلق است در رتبۀ اولی و درعقیدۀ شما آن حضرت دارای علوم اوّلین و آخرین است. لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است ازایشان ظاهر شود. باری، ذکر این فقرات نظر به عقاید آن حزب است. یشهد بذلک کلّ منصفٍ و کل عالم و کلّ صادق امین." (اقتدارات، ص6-7)

در کتاب بدیع (ص164، طبع آلمان) نیز به همین موضوع اشاره دارند که، "دیگر در اسمعیل بن حضرت صادق چه می‌گویی بعد از آن که به جمیع ولایات نوشته که او بعد از من امام است و پیشوای خلق، بعد از مدّتی اموری از او ظاهر شد و حضرت او را عزل فرمودند که مخصوص زُراره و بعضی از اصحاب عرض کردند، «یا ابن رسول‌الله، این امر بزرگی است. چگونه می‌شود شخصی امام خلق باشد و حقّ، و بعد باطل شود؟» حضرت ذکر بداء فرمود. بر و روایت کلینی را ببین."

با توجّه به این که حضرت اعلی می‌فرمایند بدا همیشه وجود داشته و خواهد داشت: "بداء لم‌یزل و لایزال در حقّ هر شیئی بوده و هست و منفکّ از هیچ شیئی در هیچ شأن نمی‌گردد." (بیان فارسی، باب 3 از واحد 4) البتّه توضیح جالبی در این مورد هست که بداء در چه مرحله‌ای حاصل می‌شود. می‌فرمایند، "همین قدر که به رتبه قضا آمد، بدایی از برای او نیست ... مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است." (همان)

در امر مبارک اشارتی صریح از قلم مبارک حضرت بهاءالله وجود دارد که هر آنچه که بیان شده واقع خواهد شد و بدایی در آن راه ندارد. البتّه ممکن است بنا به تقاضای احباب و وساطت بعضی از نفوس مقرّب، مجازاتی که در حقّ عموم مقدّر شده تغییر یابد که این نیز در علم الهی بوده و آن شخص مبعوث شده که وساطت نماید. مثلاً قحطی که در ایران بعد از شهادت حضرت بدیع پدید آمد ملاحظه کنید حضرت بهاءالله در لوحی به امضاء کاتب وحی خطاب به جناب علی‌اکبر اردستانی چه می‌فرمایند، "و این که از تنگی و قحطی ایران مرقوم فرموده بودید؛ این از وعدۀ الهی بود در الواح. چنانچه در همان سنه که لوح منیع به ید بدیع ارسال شد در الواح ذکر شداید و بلایا و قحط آن دیار صریحاً نازل شده و وعید الهی کلّ را احاطه نموده. چنانچه آیۀ نازله که مضمون آن این است اگر نظر به ملاحظۀ احباب نبود کلّ هلاک می‌شدند. ولکن بعد از مکتوب آن جناب تلقاء عرش حاضر شدم و استدعاء آن جناب را معروض داشتم. فرمودند شفاعت ایشان قبول شد سوف یرون انفسهم فی رخاء مبین. ای علی هنوز اثر دم بدیع از ارض محو نشده و تو می‌دانی آن مظلوم به کتابی فرستاده شد که ابداً از برای نفسی در آن عذری باقی نماند و اصل امر به کمال تصریح اظهار شده. معذلک ورَدَ علیه ما وَرَد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 28، ص180 / امر و خلق، ج4، ص438-439)

جمال قدم مکرّراً بر این موضوع تأکید کرده‌اند که آنچه وعده فرموده‌اند ظاهر شده است. در بیانی از آن طلعت ابهی نازل، "اگر همه آسمان و زمين جمع شوند و بخواهند يک حرف از لوح رئيس را تغيير دهند قادر نبوده و نخواهند بود. اگر کسی آن لوح مبارک را ديده باشد و بر قضايائي که بر رئيس و اتباع او و ممالک او وارد شد اطلاع يافته باشد ليصيح بين الارض و السّمآء باسم الله ربنا العلی الابهی. الناس نيام. فی‌الحقيقه در خوابند و در اين حالت هستند تا وقتی که خود را در درکات يعنی در مقامات خود ملاحظه کنند." (مائدۀ آسمانی، ج8، ص182)

و در مقام دیگر می‌فرمایند، "اگر اهل ارض فی‌الجمله تفکّر کنند ادراک می‌نمایند که مصلحت کلّ ظاهراً و باطناً توجّه به حقّ جلّ جلاله بوده و هست. غفلت عباد و اعمال باطلۀ ایشان به صُوَر بلایای مختلفه ظاهر شده و ارض را احاطه کرده نظر بما قُدِّرَ مِنَ القلم الأعلی این جهان را نار حروب و دخان بلایا اخذ نموده و آن شعله در بلاد ایران مستور است و البتّه ستر را ظهور و بروزی از پی مگر به ملاحظۀ نفوس مقدّسۀ ثابتۀ راسخۀ مطمئنّۀ مستقیمه بلایای کبری و رزایای عظمی منع شود. انّه علی کلّ شیءٍ قدیر. لکن آنچه از قلم اعلی نازل اکثرش ظاهر و مشهود چنانچه اکثری دیده‌اند و مابقی هم البتّه ظاهر و هویدا گردد." (امر و خلق، ج4، ص462 / مائدۀ آسمانی، ج8، صفحات 58، 118 و 169)

لهذا، معنای بدا در امر مبارک تغییر یافته است. جناب اشراق خاوری در توضیحی نوشته‌اند، "در اصطلاح این امر اعظم، مفهوم بداء عبارت است از ظهور مظاهر مقدّسۀ الهیّه در هر دوری با شریعتی خاصّ و احکام و دستوری مخصوص که از حیث فروعِ احکامَ شریعت و آئین، هر مظهری با مظهر دیگر فرق بسیار دارد. هر یک از مظاهر مقدّسۀ الهیّه در هر دوری بامرالله به مقتضای آن دور و زمان و مطابق استعداد و حدود فهم مردم آن عصر و آن دوره که دورۀ مخصوص آن مظهر بخصوص است شریعتی وضع می‌فرماید که به جای شریعت قبلی در جهان برقرار می‌گردد و احکام و دستورات فرعیّۀ شریعت سابقه منسوخ می‌شود. این مسئله را در امر مبارک بدا نامیده‌اند. در زیارت‌نامۀ جمال مبارک جلّ جلاله نازل شده قوله تعالی، «بک أشرقَت شموس القدم فی سماء القضاء و طَلَعَ جمال الغیب عن افق البداء...»" (قاموس ایقان، ج1، ص249)

ایشان در ادامه نوشته‌اند، "قضاء مقام اظهار امر و بعثت مظهر امرالله است که وقوعش حتمی است و از این جهت قضای الهی نامیده می‌شود که تغییر و تبدیلی در آن به هیچ وجه راه نداشته و ندارد و بداء مقام مظهریت و وضع شریعت مستقلّۀ جدیده است." (همان)

**میزان ارتقاء روحانی**

سعدی گوید "رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند \*\*\* بنگر که تا چه حدّ است مکان آدمیت." در امر مبارک نیز به عظمت مقام انسان گواهی داده شده است و او را توان آن هست که به اعلی مدارج عروج کند و بالاترین معارج صعود کند. البتّه ترقّی نوع انسان مشروط به شرایطی است که در آثار و الواح ذکر شده است. مثلاً می‌فرمایند، "به راستی مي‌فرمايم قلب مخزن جواهر ممتنعهٴ ثمينهٴ من است محلّ خزف فانيهٴ دنيای دنيّه مکنيد \* و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ من است او را به غبار تيرهٴ بغضا مَيالائيد \* به صفاتم متّصف شويد تا قابل ورود ملکوت عزّم شويد و در جبروت قدسم در آئيد \* جميع اشيا کتاب مبين و صحف محکم قويم منند بدايع حکمت لدنيّم را به چشم طاهر مقدّس و قلب نورانی منزّه مشاهده نمائيد \* ای بنده گان من آنچه از حِکم بالغه و کلم طيّبهٴ جامعه که در الواح قدسيّهٴ احديّه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعده است به سماوات عزّ أحديّه و الّا جمالم مقدّس از نظر عارفين است و اجلالم منزّه از ادراک بالغين." (مجموعه الواح مباركه، چاپ مصر، ص٣٢٢-٣٢٣)

یا در کلام دیگر از قلم اعلی نازل، "روح چون از تقيّدات عرضيّه و شئونات ترابيّه فارغ شود جميع مراتب را سير نمايد هرچه فراغتش بيشتر سيرش تندتر و ثابت‌تر و صادق‌تر. اگر گفته شود که هيکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حقٌّ لاريبَ فيه چه که مثال کل در او موجود و مشهود اگر چه بعضی او را عالم اصغر ناميده‌اند ولکن نشهد انّه عالم کبير." (امر و خلق، ج1، ص242)

حال، مقاماتی که برای انسان در این ظهور عزّ صمدانی در نظر گرفته شده بسیار است. در مقامی، حضرت بهاءالله از حضرت اعلی نقل قول می‌فرمایند که، "سلطان وجود به این صریحی فرموده که عطا می‌فرماید الوهیت و ربوبیت را به هر نفسی که اراده فرماید و اخذ می‌فرماید از هر که بخواهد." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص15)

بنابراین، ذات یفعل ما یشاء قادر است هر مقامی را به هر نفسی اعطاء فرماید و اگر آن نفس بتواند قابلیت و لیاقت خود را اثبات نماید، در آن مقام بماند و ترقّی نماید. مقاماتی که نزد خلق ارزش و اهمّیتی دارند عبارتند از رسالت، نبوّت، امامت، وصایت، ولایت، قائمیت، یفعل ما یشائی و اسم اعظمی. حال، اگر وعدۀ جمال قدم باشد که این مقامات قابل اعطاء به نفوس انسانی است، لابدّ بر این است که فضلی در این ظهور عزّ صمدانی ظاهر شده که آدمی را فوق مُلک و ملکوت ارتقاء بخشد.

جمال قدم شهادت می‌دهند، "إنَّ الوصی مَن وصَّی العبادَ بخدمتی و الولی مَن قامَ أمام بابی و الإمام مَن بشّر النّاس بظهوری أمامَ وجهی و القائم مَن أخبر العباد بسماء بیانی و بحر عطائی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص403 / مضمون: وصی کسی است که بندگان را به خدمت من توصیه نماید و ولی کسی است که در آستانۀ باب حضور من قیام کند و امام کسی است که در حضور من مردمان را به ظهورم بشارت دهد و قائم کسی است که بندگان را از آسمان بیانم و دریای عطایم خبر دهد.)

امّا در دیگر بیانات مبارکه به نوع دیگری این مقامات را توضیح می‌فرمایند، "إنّ النّبی مَن آمَنَ بنبأی و الرّسول مَن بلّغ رسالاتی و الوصی مَن وصّی النّاس بما نُزِّلَ مِن ملکوتی مِن بدایع اوامری و احکامی و الولی مَن أمَر النّاسَ بحبّی و دعاهم إلی صراطی المستقیم." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص206 / مضمون: نبی کسی است که به نبأ من ایمان آورد و رسول کسی است که رسالات مرا تبلیغ نماید و وصی کسی است که مردمان را به آنچه از بدایع اوامر و احکام از ملکوتم نازل شده توصیه نماید و ولی کسی است که مردمان را به حبّ من امر کند و آنها را به صراط مستقیم من فرا بخواند.)

در کلام دیگر می‌فرمایند، "إنَّ النّبی مَن أخبرَ النّاس بهذا النّبأ الأقوم الأقدم القدیم و الرّسول مَن بلّغ رسالاتی و هَدَی الّذین ضلّوا السّبیل و الإمام مَن قام أمام وجهی بخضوعٍ مبین و الولی مَنِ ٱستَحصَنَ فی حصن ولایتی المحکم المتین و الوصی مَن وصَّی النّاس بما أتاه فی لوح حفیظ." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص244 / نبی کسی است که مردمان را از این نبأ قویم قدیم آگاهی بخشد و رسول کسی است که رسالات مرا تبلیغ نماید و کسانی را که از راه راست منحرف و گمراه شده‌اند هدایت کند و امام کسی است که در کمال خضوع و خشوع در مقابل من قیام نماید و ولی کسی است که در دژ محکم متین دوستی من در آید و وصی کسی است که مردمان را به آنچه که در لوح محفوظ برایش نازل شده توصیه کند.)

در کتاب بدیع نیز بیان مشابهی عزّ نزول یافته است: "انّ النّبی من سمع نبأی و آمن بنفسی و الرّسول من بلّغ رسالاتی و الامام من قام امام وجهی و فاز بايّامی و الوليّ من دخل حصن ولايتی و انقطع عن سوائی و الوصيّ من وصّی نفسه ثمّ العباد بحبّی و ذکری و ثنائی کذلک اشرقت شمس البيان عن افق مشيّة ربّکم الرّحمن فی هذا الرّضوان المقدّس الممتنع المتعالی المنيع." (کتاب بدیع، حضرت بهاالله ص ٤٠٩-٤١٠)

و امّا مقامات دیگری نیز وجود دارد که در الواح حضرت بهاءالله مذکور است. از آن جمله می‌فرمایند، "قسم به آفتاب معانی که الیوم کلّ از او محتجَب مانده‌اند که اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظلّ این شجرۀ مبین در آیند و بر حبّش مستقیم گردند هرآینه کلّ به خِلَع مبارکۀ یفعل ما یشاء و یحکُمُ ما یرید فایز آیند. و لایعقِلُ ذلک الّا الّذین انقطعوا عن کلّ مَن فی السّموات و الأرض و هربوا مِن انفسهم الی نفسِ الله المهیمن القیّوم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص169) و در کلام دیگر در لوح اشرف می‌فرمایند، "إنَّ الأسماء لو یخلّصنّ أنفُسَهُم عن حدودات الإنشاء لَیصیرُنَّ کلّها الأسم الأعظم لو أنت مِنَ العارفین. لأنَّ جمالَ القِدَم قد تجلّی علی کُلِّ الأشیاء بکلّ الأسماء فی هذه الأیّام المقدّس العزیز المنیع." (مجموعه الواح طبع مصر، ص211 / مضمون: اگر جمیع اسماء، یعنی نفوس انسانی، خود را از حدودات عالم خلق رهایی بخشند، همه به مقام اسم اعظمی رسند اگر بدانی. زیرا جمال قدم در این ایّام مقدّس به کلّ اسماء بر جمیع اشیاء تجلّی کرده است.)

در کلام دیگر آمده است، "خلّصوا أنفُسَکُم یا قوم ثمّ طهّروها عن التّوجّه الی غیری و بذکری یطهّر کُلّ شیءٍ إن أنتم من العارفین. قل الیوم لو یخلّصنّ کُلُّ الأشیاء عن حجبات النّفس و الهَویٰ لَیلبس الله کلَّها قمیصَ یفعل ما یشاء فی ملکوت الإنشاء لیظهر آیة سلطانه فی کلّ شیءٍ. فتعالی مِن هذا السّلطان المقتدر المهیمن العزیز القدیر." (پیک راستان، ص19 / منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره 136 / مضمون: ای مردم، نفس خود را رهایی بخشید و آن را از توجّه به غیر من پاکیزه نمایید. به ذکر من جمیع اشیاء طاهر شوند. بگو امروز اگر جمیع اشیاء خود را از حجاب نفس و هوای خلاصی بخشند، خداوند قمیص یفعل مایشائی را در عالم خلقت به آنها بپوشاند تا نشانۀ سلطنت و عظمتش در جمیع اشیاء نمایان گردد. متعالی است این سلطان مقتدر مهیمن عزیز قدیر.)

**آیا خدا می‌تواند همه را به این مقام بالا برساند**

این پرسش همیشه ذهن آدمی را به خود مشغول می‌کند که چرا خداوند، علیرغم قدرت و توانایی بی‌کرانش، انسان‌ها را به قلب و روح هدایت نمی‌کند که دچار امتحانات این دنیای فانی نشوند و بتوانند وارد بهشت او شوند. مگر نه آن که مایل نیست احدی از آنچه که برایش مقدّرش شده محروم بماند. حضرتش می‌فرماید، "دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خُلِقَ لَهُ محروم مانَد و از ما قُدِّرَ لَه بی نصیب گردد." (اقتدارات، ص183)

آیا باید حمل بر ناتوانی خداوند کرد یا حمل بر آزار دادن بندگانش؟ مگر نه آن است که در مناجاتی می‌فرماید، "هوالله ای خداوند مهربان از من به من مهربان‌تری و محبّتت بیشتر و پیشتر. هر وقت یاد الطاف تو می‌نمایم، شادمان گردم و امیدوار شوم؛ اگر مضطربم راحت دل و جان یابم؛ اگر مریضم شفای ابدی جویم؛ اگر خائبم امین گردم؛ اگر ناامیدم امیدوار شوم. ای ربّ‌الملکوت قلب حزینم را امین فرما و روح ضعیفم را قوی کن و عصب ناتوانم را توانا فرما. چشمم را روشن کن و گوشم را شنوا فرما تا آهنگ ملکوت بشنوم و فرح و سرور ابدی جویم. تویی بخشنده و دهنده و مهربان. ع‌ع" بنابراین، نتوان حمل بر نامهربانی او فرمود.

فی‌الحقیقه او پیامبرانش را می‌فرستد تا جمیع را هدایت کنند. جمال ابهی می‌فرماید، "انبیاء و مرسَلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص164)

می‌دانیم که فیض الهی را انقطاعی نیست و ابداً در فضل او وقفه حاصل نشود. می‌دانیم که، "مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود." (مجموعه الواح، ص368)

بنابراین، باید علّت را در جای دیگر جُست. در سورةالحج، مربوط به مناسک حجّ بیت بغداد، از قلم اعلی چنین نازل شده است: "ثمّ اعلم بأنَّ رَبَّکَ لَیَقدِرُ أن یُبَدِّلَ کُلَّ مَن فِی المُلکِ بحرفٍ مِن عنده و إنّه لَهُوَ المقتدر القدیر. ولکن تأخَّرَ فی ذلک بما قُضِیَ فِی الألواح و لِیَمتازَ الطّیّب عن الخبیث و السّعید عن الشّقی و یُفَصّلُ بِهِ الموحّدون عَنِ المشرکین." (آثار قلم اعلی، ج4، ص196 / مضمون: پس بدان که پروردگارت می‌تواند جمیع کسانی را که در روی زمین هستند به یک حرف از سوی خود متحوّل سازد و او توانا است. امّا در این کار به علّت آنچه که در الواح جاری شده درنگ کرده است و از برای آن که پاک از ناپاک و سعید از شقی ممتاز شود و یکتاپرستان از چندخداپرستان جدا شوند.)

بنابراین در این عالم خلقت به انسان اختیار داده که خود او راه را انتخاب نماید زیرا به اسم یا مختار او را خلق کرده است. مگر نه آن که می‌فرماید، "بعد از خلق کلّ ممکنات و ایجاد موجودات به تجلّی اسم یا مختار انسان را از بین امم و خلایق برای معرفت و محبّت خود که علّت غایی و سبب خلقت کائنات بود اختیار نمود." (مجموعه الواح، طبع مصر، ص339)

بنابراین، به انسان اختیار داد که هدایت او را بپذیرد یا نپذیرد و البتّه در هر صورت پیامدهای اعمال او نصیب خود او شود. بدین لحاظ در همان سورةالحجّ می‌فرمایند، "یا قومُ، فارحموا علی انفسکم و انفس العباد و لاتسدّوا ابواب الفضل علی وجوهکم و لاتکوننّ من الهالکین. و یا قوم لاتفرحوا بما عندکم من الظّنون و الأوهام بل فافرحوا بما عندالله و إنَّ هذا لحکم الله علیکم إن انتم منَ الشّاعرین." (آثار قلم اعلی، ج4، ص197 / مضمون: ای مردم، بر خود و بندگان رحم کنید و ابواب فضل را به روی خود نبندید و خویش را هلاک نکنید؛ ای مردم، به آنچه از ظنون و اوهام که نزد شما است شادمان مباشید، بلکه به آنچه که نزد خدا است شاد باشید؛ این است حکم خداوند بر شما اگر بفهمید.)

ولی باز هم در این دنیای غربت بندگانش را رها نمی‌کند و آنها را پند و اندرز می‌دهد چنان که در لوح احمد فارسی می‌فرماید، "در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض به مُلک هستی آوردم؛ بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبذول داشتم. جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که به دست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و به نیسان رحمت بی‌زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیّه و خطرات مُلکیّه به ملائکۀ حفظیّه حفظ فرمودم. حال، از مُغرس و حافظ و مربّی خود غلفت ننمایید و دون او را بر او مقدّم و مرجّح مدارید که مبادا اریاح سمومیّۀ عقیمیّه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیّه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید" (مجموعه الواح طبع مصر، ص319-320)

با توجّه به این بیانات است که تأکید می‌فرمایند مایلند هر نفسی به تلاش و کوشش خود به آن مقام دست یابد و با نفس مقابله کند و آن را نحر کرده به شاطئ بحر احدیّه بشتابد. اگر چنین کند "به مقام قُرب و وصل که اصل جنّت و اعلی‌الجنان است فائز" گردد (همان، ص368) والّا "در امکنۀ بُعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود." (همان، ص369)

مقصود از این رویّه آن است که فصل بین محبّین صادق و مدّعیان محبّت حاصل شود بقوله تعالی:

"بلی، آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شِمال بُعد و هوی به یمینِ قُرب و لقاء رساند لو شاءالله لِیکونَ النّاس اُمّةً واحدة. ولکن مقصود صعود انفس طیّبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیّۀ خود به شاطئ بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جمال ذوالجلال از عاکفان امکنۀ ضلال و اِضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند. کذلک قُدِّرَ الأمر مِن قلم عزٍّ منیر." (همان، ص369)

به همین علّت است که مظاهر ظهور با قدرت ظاهر و غلبّه مُلکیه ظاهر نشوند زیرا اگر چنین کنند کسی را مجال انکار نخواهند ماند. می‌فرمایند، "سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل به اسباب قدرت ظاهریّه و غلبۀ مُلکیّه همین شئونات فصل و تمیز بوده. چه، اگر آن جوهر قِدَم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلّی فرماید، احدی را مجال انکار و اعراض نمانَد بلکه جمیع موجودات از مشاهدۀ انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند. دیگر در این مقام مقبل الی الله از مُعرض بالله منفصل نگردد." (همان)